

شهرت و طریقت خاقانی

پیشینه و سرگذشت خاقانی

شیخ میرزا محمد مسیح در روز شنبه بیستوی بیست و نهم به سبب آنکه (بستانگری شاعر) صاحب قدرت به سبب فروری که داشت تاخیر در آمدن این سفر نادر و مستشرقین را با خود نبرد و حتی فرنگ نشد. شهرت خاقانی نیز که در حدیث شهر بخیر را به خواب دیده و میسر در آورد. نامی خاقانی را با نام خود یافته است. همین گونه در فرنگت از سفر حج گویند باز فرنگت سخن گفته بود و بان خاقانی و چاره دوی را کفار کالیسه و جهت معجزی را برای گفتن فر چند بر این رسیده ملاقات و اجابت روی به مدنی ظاهر که بعد از این نامه و توبه بفران آن سطر نواز می نمود. لیکن چنین بنده زبانی گفته و می از ایشان فر اجابت مکه کرد و این فر بی از عهده عالی دوره مکه و مدینه را زیارت نمود و بر بجز خاقانی در حال ملاقات و رفیقان از بیاض و بیاضی عصر معجزی خود را به سبب فروردین و تازگی در میبرد.

و این مقاله تاخیر در گویند آنکه تا خاقانی چند بر این مقام مدعی و حرفی خاقانی تمام جمله تا در جهت خاقانی این آیه را به بر می خند که افسوس می خورد.

تقدیر می صاحب خاقانی از طریق این مستند و جمله خود میگذشت و باین آیه و کلماتی می نویسد خاقانی

بدرخش خاقانی نسبت به توبه نشسته و سوره و طریقتی (تفسیر) به توبه می بخشد و نسبت بر این و تسبیح در دوره اول خاقانی و با این آیه در زبانی و شعر وی

خداوند که قبل از این بی بی علی خاقانی شواریه از شاعران شاعر و بنده داور آری از بی بی بخار و بند خاقانی معجزی نسبت در علی و شاعر می خندد در چنان گفته وی بی از فرنگ نادر و گفتن خاقانی که بعد از این و اینک توبه می به فرنگی خاقانی زبان و نام فریب و دیگر دانشی بر او است. خاقانی میگوید که در بهجه فخری خاقانی خود بنامکه بود خدیو و خیره هم گرفت.

خاقانی یک چند بر در حدیث خود را در تفسیر آن فر فرنگ مدعی آن روز که در حدیث شریف استامان به سر می برد تا سبب خاقانی خاقانی بی از آنکه در حدیث خود می معرفی نمود چون خاقانی را به حدیث خاقانی که به سبب خاقانی از بود و خود نهاد.

خاقانی بی از این که در حدیث و شاعران و مدح بلا مدعی است و شاعران و در حدیث خاقانی و در حدیث خاقانی منجر در خاقانی را بی از دور فریب تا خود حدیث خود توبه معجزی وی را سخت و آماده ملاقات می از آن وقت خاقانی نیز با آگاهی فریب خاقانی در این کلام فریبی و سبب خاقانی حرفی خود گو و بی در رابطه بود تا آنکه بر خاقانی به توبه رفیق را فروری را می مکه شد می در عهد ملاقات خاقانی خاقانی به حدیث و حرفی رفت و در حدیث از این سفر به طولی خاقانی به رفت و معجزه انوار و معجزی خاقانی از این سفر میبرد.

وی که به جهت ملاقات بر اینی که از سفر خود بی نوع میخند و حدیث



چکیده

«حسام‌العجم افضل‌الدین خاقانی شروانی» از شاعران قدر و به نام ایرانی (متولد ۵۲۰ ه. ق.) دارای عقاید مذهبی و سلوکی طریقی خاصی بوده است. وی در این زمینه با الهام از اوضاع سیاسی و اجتماعی مذهبی روزگار خویش فرقه شافعی را مذهب خویش قرار داده و نیز به استناد اشعار به جای مانده از او که در این مقاله مندرج است بسیار متعصب بوده است و در اشعاری چند بزرگان این مذهب را ستوده است و از خلقای راشدین در چندین جای به نیکی یاد می‌کند و با علاقه‌ای وافر می‌ستاید:

بی‌مهر چار یا در این پنج روز عمر

نتوان خلاص یافت از این ششدر فنا

و یا در ثنای «محمد یحیی» از بزرگان مذهبی شافعی گفته است:

در ملت محمد مرسل نداشت کس

فاضل‌تر از محمد یحیی فنای خاک

در این مقاله ضمن بررسی اوضاع مذهبی آن روزگار و توجیه خاقانی، نگارنده کوشیده است تا از سویی با ذکر اشعاری چند در این زمینه به اثبات مذهب شافعی او بپردازد. و از سویی دیگر نظر «خاقانی» را در باب فرقه «شیعه» و «معتزله» و نیز «علوم عقلی» با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی و اجتماعی سده ششم در اشعار وی بررسی کند.

سپس در بخش دوم مقاله به بررسی وضعیت تصوف در سده ششم و تأثیری که این طریقه بر روحیه و شعر «خاقانی» گذاشته است، بپردازد و در این راستا به ذکر و بررسی نوع عرفان وی و الهامی که از «سنایی غزنوی» گرفته است، پرداخته و ریشه دوگانگی ظاهری گفتار وی را نیز در اشعارش بررسی کند. در نهایت با شرحی مختصر به برخی از ابیات وی بدین نتیجه رسد که وی «شافعی» پایدار و «صوفی» متوسط از نوع عاملان به ظواهر شریعت و طریقت بوده و از شرح برخی از مقالات ناب عرفانی همچون مقام «فقر» و «رضا» به خوبی برآمده است.

در این راستا هر چند تلاش نگارنده حقیر می‌نماید اما گفتار ملای روم را به گوش جان خویش می‌آویزد که:

دوست دارد یار این آشفستگی

کوشش بیهوده به از خفتگی

□ □ □

الف: بررسی وضعیت مذهب شافعی، شیعه، معتزله در سده ششم و تأثیر آن

برگرایشهای مذهبی خاقانی

به شهادت مستندات تاریخی در سده ششم مذهب اغلب مردم آن روزگار، فرقه شافعی بوده است و از اشارات تاریخ‌نویسان برمی‌آید، به جهت غلبه سلاطین غیر ایرانی بر این سرزمین و عدم برخورداری آنان از حمایت ملی، مردمی و نیز نداشتن نزادی اصیل و ... و به جهت دستاویزی آنان به خلفای وقت عباسی که خود را جانشینان بر حق پیامبر (ص) می‌دانستند، مذهب رسمی مردم این مرز و بوم از هنگام غلبه سلاطین سلجوقی «حنفی» مذهب و نیز گروه کثیری از رجال متنفذ آن روزگار که بر مذهب شافعی بودند، طریقه شافعی بوده است. اما از آنجا که این سلاطین غیر ایرانی جهت

مشروعیت بخشیدن به حکومت شرعی - ملی؟! خود به پایتخت اسلام (بغداد) و سردمداران آن توجهی خاص داشتند، لذا به جهت فرمانبرداری از آنان به مخالفت با شیعه و معتزله می‌پرداختند در این راستا و به شهادت تاریخ آن روزگار و آثار به جا مانده در تاریخ ادبیات ایران اولین سلاطینی که در این سرزمین به شدت مخالفان مذهبی خویش را قلع و قمع می‌نموده است، سلطان محمود غزنوی بوده و به دنبال آن سلاطین سلجوقی نیز به پیروی از این سیاست به کشتار شیعیان و معتزله می‌پرداختند. ابوالوصف شیعیان همچنان به فعالیت‌های مذهبی خویش ادامه می‌دادند و تأثیری از خویش به جا می‌گذاشتند.

بر این اساس از آنجا که آدمی اغلب بر آن مذهب است که از مانده و اهل وی بدان منسوبند، خاقانی نیز (با وجود آنکه از مادی نیست) نباید یافته بود) به جهت غلبه مذهب اسلامت و به ویژه فرقه شافعی در آن دیار با در نظر گرفتن تعصبات مذهبی رایج در آن ایام، در مذهب شافعی که به طرز وسیعی در اشعارش مشهود است، سخت پای‌بند بوده است و به شهادت اشعارش، پیشوایان آن مذهب را همچون «محمد بن یحیی»، «محمدت اسعد حمزه» و امثال آنان را مدح گفته و یا در ثنای آنها مرثیه سروده است.

شاهد مثال: خاقانی در مرثیه امام «محمد بن یحیی» و حادثه حبس سنجر در قصیده‌ای با مطلع:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

در سوگ آن امام چنین می‌گوید:

دیدم صف ملائکه بر چرخ نوحه گر

چندان که آن خطیب سحر در خطاب شد

گفتم به گوش صبح که این چشم ز خم چیست؟

کاشکال و حال چرخ چنین ناصواب شد

صبح آه آتشین ز جگر بر کشید و گفت:

«دردا که کارهای خراسان بر آب شد»

گردون سر محمد یحیی به باد داد

محنت رقیب سنجر مالک قاب شد.

نیز در قصیده‌ای دیگر در ثنای وی چنین سروده است:

ناورد محنت است در این تنگنای خاک

محنت برای مردم و مردم برای خاک

تب لرزه یافت پیکر خاک از فراق او

هم مرقد مقدس او شد سفای خاک

در ملت محمد مرسل نداشت کس

فاضل‌تر از «محمد یحیی» فنای خاک

آن کرد روز تهلکه دندان فدای سنگ

و این کرد گاه فتنه دهان را فدای خاک

کو رای او که بود ضیایخش آفتاب

کو لطف او که بود کدورت زدای خاک



و ...

خاقانیا به سوگ خراسان سیاه پوش!
کاصحاب فتنه گرد سوادش سپاه برد
عیسی به حکم رنگری بر مصیبتش
نزدیک آفتاب لباس سیاه برد
دهر از سر «محمد یحیی» ردا فکند
گردون ز فرق دولت سنجر کلاه برد

همچنین، وی در اشعارش در موارد بسیاری از «چهار یار پیامبر» به احترام یاد می کند. که این مهم دلیل بر اعتقاد محکم وی به مذهب «سنت و جماعت» به ویژه «شافعی» بوده است:

چهار یارش تا تاج اصفیا نشدند
نداشت ساعد دین یاره داشتن یارا
و یا

بی مهر چار یار در این پنج روز عمر
توان خلاص یافت از این ششدر فنا
و:

پیشت آرم چار یارش را شفیع
کز هدی شان عز والا دیده ام

نیز در قصیده‌ای که در مدح پیامبر (ص) سروده است، در مورد خلیفه دوم و سوم چنین گفته است:

گر ز قضای ازل عهد «عمر» در گذشت
تا به ابد مگذرد نوبت «عثمان» او

نیز در مرثیه امام ناصرالدین ابراهیم در بیتی او را به «عثمان» مانند کرده و می گوید:

علی را گو که غوغای حوادث کشت عثمان را
علی وار از جمل بگسل که ماتم دار عثمانی
و نیز:

بویگر سیرت است و علی علم، تا ابد
من در دعا بالانش و در حکم قنبرش

خاقانی و تشیع

قاضی «نوالله شوشتری» در کتاب مجالس المؤمنین (مجلس دوازدهم) خاقانی را به استناد اشعاری چند که در دیوان وی نقل شده است، شیعه می پندارد:

خط مجهول دیدم در مدینه
بدانستم که آن خط آشنا نیست
در آن خط اولین سطری نوشته
که جوز انزد خور شید سمانیست
به جان پادشا سوگند خوردم
که نزد پادشا جز پادشا نیست

و نیز:

علوی دوست باش خاقانی
کز عشیره «علی» است فاضل تر
بدشان به ز مردم نیکو

نیکشان از فرشته کامل تر

نگارنده، علاوه بر موارد فوق در دیوان «خاقانی» اشعاری چند در ستایش «حضرت علی (ع)» دیده است:

علی، کسی که به ملک یزیدیان قلمش
همان کند که به دین ذوالفقار نصرت یاب

و نیز در جایی از عمر و علی در کنار هم سخن رانده است:

منعم روی زمین، کوست به عدل و سخا

چون عمر و چون علی گرد جهان داستان

نیز در ستایش محل شهادت امیرالمؤمنین در تحفه العرافین گوید:

سرها بینی کلاه در پای

در مشهد مرتضی زمین سای

وی در قصیده‌ای در مدح خواجه همادالدین حاجب و ... سروده است.

ما امتیم و شاه رسول است و او عمر

فرزند او فرخ علی کامران ما است

گر تیغ علی شکافت فرقی

او البرز از سنان شکافت

و یا:

مصطفی عزم و علی رزمی که هست

ذوالفقارش پاسبان مملکت

نیز جمعی دیگر به سبب قصایدی که وی در اشتیاق به خراسان سروده است، وی را شیعه می پندارند.

شاهد مثال: خاقانی در قصیده‌ای در اشتیاق به خراسان چنین گفته است:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند

عندلیبیم به گلستان شدنم نگذارند

روضه پاک رضا دیدن اگر طغیان است

شاید از بر ره طغیان شدنم نگذارند

دلیم از عشق خراسان کم اوطان بگرفت

وین دل و عشق به اوطان شدنم نگذارند

لیکن به شهادت ابیات مستند دیگری که از وی به جا مانده است، هیچ کدام از این گونه اشعاری که بر شمرده ام، دلیل بر شیعه بودن وی نمی باشد؛ زیرا خاقانی در ابیاتی دیگر به «رافضیها» طعنه زده و حتی در یک مورد آنان را امت شیطان دانسته است:

این رافضیان که امت شیطان اند

بی دین اند و سخت بی ایمان اند

از بس که خطا فهم و غلط پیمان اند

خاقانی را خارجی می دانند

و یا:

زان فقاعی که بسته عمر است

رافضی نیستم چرا نخورم

هر چند به باور نگارنده آنجا که خاقانی در مقام شامخ علی (ع) سخن می گوید ریشه در ارادت خاصی دارد که معتقدان به تصوف نسبت به مقام آن حضرت دارند و علی (ع) به شهادت آثار به جا مانده از آن بزرگان جایگاه ویژه‌ای در نزد اهل طریقت داشته و دارد و نیز این گروه -چنان که می دانیم- سعی بر آن



داشته‌اند که به نوعی سند خرقه‌های خویش را به آن مقام رسانند. از آنجا که شاعران صوفی مسلک سده ششم بنا به دلایل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی غالباً سنی بوده و نیز برخی از اندیشه‌های اهل طریقت از جمله غالب بودن جبر بر اختیار و ... با افکار اهل تسنن هم‌خوان تر بوده است، لذا از این جهت حتی تصور شیعه بودن امثال خاقانی و نظامی و مولوی و ... نامعقول به نظر می‌رسد.

واما اعتقاد خاقانی نسبت به «معتزلیان» به شهادت اشعارش:

خاقانی به رغم این که این فرقه (معتزله) از فروغ و مذهب سنت و جماعت است، به جهت آنکه بر خلاف فرقه شافعی، رویت خداوند عالم را در ستاخیز باور ندارند، نظر خوبی نداشته است.

رویت حق، به بر معتزلی

دیدنی نیست، بین انکارش

گوید از دیدن حق محروم‌اند

مشتی آب و گل روزی خوارش

خوش جوابی است که خاقانی داد

از پی رد سخن گفتارش

گفت: «من طاعت آن کس نکتم،

که نبینم پس از آن دیدارش».

خاقانی و علوم عقلی

در آن روزگار که صوفیه و عرفا به اقتضای مذهب و عقیده خود استدلال و فلسفه را بی‌پایه و بی‌اساس دانسته و پای استدلالیان را در بيمودن این سلوک روحانی چوبین می‌دانستند، شاعران ادیب و حتی غیر صوفی هم از اندیشیدن در مسائل عالی و اهامه داشته و مردم را از کسب فلسفه منع می‌کردند و تحصیل این علوم (علوم عقلی) را مخالف توحید می‌پنداشتند و آن را «علم تعطیل» می‌نامیدند، لذا خاقانی نیز که از این تفکر به دور نبوده است، تحت تأثیر افکار و عقاید مردم زمان خود بر تعصب در طریقه تسنن همچون آنان از علوم عقلی پرهیز می‌کرد.

وی هم در زمینه رد فلسفه شعرها گفته است. از جمله:

ای امامان و عالمان اجل،

قال جهل از بر اجل منهدید!

علم تعطیل مشنوید از غیر!

سر توحید را خلل منهدید!

فلسفه در سخن میامیزید!

و آنکھی نام آن جدل منهدید!

نقد هر فلسفی کم از فلسی است

حیز را جفت سام یل منهدید!

و ...

نگاهی مختصر بر وضعیت تصوف در سده ششم و بازتاب آن در تفکر خاقانی و شعر او

بر پایه مستندات تاریخی، ادبی، عرفانی در سرزمینی که در روزگار آل

سامان خبری از صوفیه بزرگ نبوده و نیز در روزگار محمود غزنوی به جهت تعصبات خشک مذهبی وی چنان که می‌دانیم - این گروه به شدت سرکوب می‌شدند و با ظهور سلاجقه در آسیای مرکزی و حمایت بزرگان صوفیه از آنان در جهت غلبه بر غزنویان و به دنبال آن قلدردانی آل سلجوق از این گروه و در نتیجه تأسیس خانقاه‌های بسیار در سراسر ایران، سرانجام صوفیه توانمند شدند و با سرعت بسیاری پله‌های پیشرفت و ترقی را بيمودند.

لذا در نتیجه این همه گیری و رواج تصوف در سده ششم، از آن جایی که درون‌مایه‌های شعر شاعر بر خاسته از محیط وی می‌باشد و باور مستندات تجربی ما از تاریخ، هیچ شاعری (و حتی هیچ انسانی) را نمی‌توان یافت که افکارش بر گرفته از محیط پیرامونش نباشد، از این منظر در بررسی شعر یک شاعر باید در ابتدا به بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر عهد شاعر پرداخت.

لذا از آنجا که خاقانی هم از این حکم ناگزیر مستثنی نبوده است، در شعر وی نیز همچون شاعران دیگران سده ششم رنگ زهد و عرفان را می‌توان مشاهده کرد.

اما بر پایه شواهد شعری به جا مانده از خاقانی باید گفت که هر چند ادعای زهد و عرفان و تحقیق در آثارش بسیار قوی است مع ذلک وی عارف به تمام نبوده و تصوف وی از نوع متوسط می‌باشد؛ یعنی تصوفی که بیشتر بر جنبه عملی عرفان تأکید دارد که ناظر بر اجرای ظواهر اعمال و عبادات است نه عشق رندانه و پرسوزی که در اشعار عطار و مولانا می‌توان یافت؛ و خاقانی بیشتر تحت تأثیر غلبه عرفان بر جامعه آن روزگار بدین سو کشیده شده است.

شاهد ادعا:

فرض ورزید و سنت آموزید!

عذر ناکردن از کسل منهدید!

وی بر خلاف عرفان راستین و کام که عالم را همه حسن و نیکی دانسته و در نظر گاهشان:

ور یکی زشتی نماید در حیات

بر مثال چوب باشد در نبات

«منوی منوی»

از مردم روزگار گله‌ها دارد و پیوسته در اشعارش از بی‌وفایی عام و عالمیان نالیده سات و جهان را پر از شر و فساد می‌پندارد:

داد مرا روزگار، مالش دست جفا

با که توانم نمود نالش از این بی‌وفا

در سرم الکند چرخ، با که سپارم عنان

بر لبم آورد جان، با که گزارم وفا

پیش بزرگان ما آب کسی روشن است

کاب ز پس می‌خورد قدح خر روستا

خود به حضور سگی بحر نگرده نجس،

خود به وجود خری خلد نیابد و یا ...

که این نظر بر خلاف اعتقاد اهل تصوف است که عالم را جلوه‌ای از حق، و نیک و بد آن را نسبی می‌دانند و بر این باورند که «فاینما تولوا فثم وجه الله» و بر خلاف خاقانی «عاشق‌اند بر همه عالم که همه عالم از اوست» و



خاقانی در قصیده‌ای در ستایش پیامبر(ص) و حکمت و ترک و تجرید چنین سروده است:

سریر فقر ترا سر کشد به تاج رضا
تو سر به جیب هوس در کشیده، اینت خطا!
بر آن سریر، سر بی سران به تاج رسید؛
تو تاج بر سری از سر فرو کنی عمداً
سرست قیمت این تاج، اگر سرش داری
به من یزید چنین تاج سر بیاریها!

و ...

خاقانی در اشعار فوق، فقر و نیازمندی به بارگاه حق را که پیامبر در شأن آن فرمود «الفقر فخری»، دست‌مایه نیل به مقام رضا (از بالاترین مراتب سلوک) می‌داند و بر این باور است که تنها کسانی بدین جایگاه بریده و عرش کبریا می‌رسند که هوای نفس را رها کنند و به قولی:

حضورى گر همى خواهى از او غایب مشو حافظ

متى من تلقى من تهوى دع الدنيا و اهلها

و نیز در حق فنا شده و به او بقا یافته و «موت اختیاری» را پیش از رسیدن «موت اجباری» پیشه خویش سازند، آری قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند! خاقانی در سروده زیر همین مطالب را بیان دیگر چنین بازگو نموده است:

همه مخلوقات معشوق و عاشق لیلی ازلی (خداوند عالم) می‌باشند و در نظر گاهشان شاخه‌های درختان که «هر ورقش دفترى است معرفت کردگار» همه او را می‌جویند و با خلق خدا به زبان بی‌زبانی سخن‌ها دارند و خطاب به بی‌بهرگان از درد عاشقی گویند:

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم

خاقانی تنها به جنبه عملی این طریقت که همانا عبارت است از به جا آوردن ظواهر عبادات و داشتن رنگی ملایم از مقام فقر و توکل و ... اکتفا می‌ورزند.

خاقانی و سنایی

وی که به جهت تمایلات عرفانی (تحقیق و زهد و پند) از میان آن همه شاعر استاد و معروف تنها به سنایی اعتقاد دارد، هر چند در قصایدی چند وی را ستوده است، اما خویشترن را در شیوه شاعری برتر از وی دانسته و بر این باور است که «هر چند دانه او خوردم، اما گوهر زادم»

شاهد ادعا:

چون زمان عهد سنایی در نوشت
آسمان چون من سخن گستر بزاد
چون به غزنین شاعری شد زیر خاک
خاک سروان ساحری دیگر بزاد
بلبلی زین بیضه خاکی گذشت
طوطی ای نو زین کهن منظر بزاد
ماه چون در جیب مغرب، برد سر
آفتاب از دامن خاور بزاد

و ...

خاقانی با اعتقاد بسیاری که به سنایی داشت، به روایت تاریخ حتی دوستی خود را با رشید وطواط به سبب بی‌اعتقادی وی به سنایی قطع می‌کند و طعن وی را در مورد سنایی دلیل بر حماقت وی می‌داند.

خاقانی در اشعارش هر چند در زهد و تحقیق، شور و عمق سخن سنایی را ندارد، اما به جهت استواری و اشتغال بر ترکیبات تازه شعری از کلام سنایی سرتراست.

شاید روح پرغنا و مغرور وی که تعظیم و مدح شاهان را بایسته نمی‌دیده است، به جهت آنکه در برابر پستیها و زبونیهای مبتذل این جهاتی سر تعظیم فرود نیآورد، به عالم عشق و عرفان روی آورده است و شاید دردهای زندگی (مرگ عزیزان، زن و فرزند و ...) روح او را به نوعی عروج روحانی رسانیده است، تا قلندرانه بر رنجهای زندگی شکیبایی ورزد.

ما حضرت عشق را ندیمیم

در کوی قلندران مقیمیم

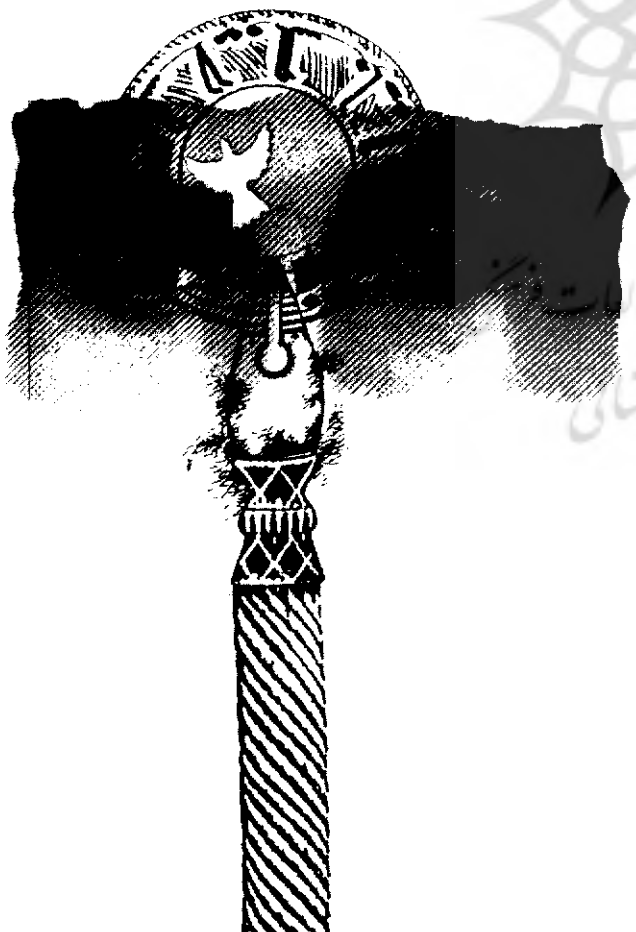
هم می‌کده را خدایگانیم

هم درد پرست راندیمیم

کوشنده نه از پی بهشتیم

جوشنده نه از غم حجیمیم

در پایان مقاله به بررسی بسیار مختصر چند شعر حکمی با رنگ تصوف میانه از او می‌پردازیم.



طفلی هنوز بسته گهواره فنا
مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا
چهدی یکن که زلزله صور در رسد،
شاه دل تو کرده بود کاخ را رها
رخش تو را بر آخور سنگین روزگار
برگ گیانه و خر تو عنبرین چرا
و یا آنجا که گفت:
نامرادی، مراد خاصان است
پس قدم در ره امل منهدید!
حرص بی تیغ می کشد همه را
پس همه جرم بر اجل منهدید!
و ...

خاصان حق، مرادشان از زندگی بی‌مردی از همه تمایلات نفسانی و حرص و آز دنیوی است. به باور خاقانی، این تنها اجل نیست که جان از بندگان خدا می‌رباید، بلکه حتی حرص و طمعی که انسان را از ارزشها دور کرده و به او حیات حیوانی می‌بخشد و روح ناب او را دچار آلاش می‌سازد، نیز در نوع خود عزرائیلی است. لذا توصیه می‌کند:

عزالت ترا به کنگره کبریا برد

آن سقف‌گاه را به از این نردبان مخواه!

بنابراین باید آن ابجدی را که از نیستی سرها دارد، حفظ کرد تا شاید معمایی که عنوانش هستی است فراموش کنیم.

چو از بر کرد آن ابجد که هست از نیستی سزوش

زیادم شد معمایی که هستی بود عنوانش

و آنچه در دبستان عشق یاد ولی می‌دهد، جز علم نادانی از دنیا نیست، علمی که باعث می‌شود، هر آنچه از معلومات بشری یاد آدمی باشد، پاک از ذهن او (به جهت پر شدن از معلومات اخروی) شسته شود.

چو دیدم کاین دبستان راست، کلی علم نادانی

هر آنچه حفظ جزوی بود، شستم ز آب نسیاتش

و سرانجام در بررسی علل رویکرد این شاعر قدر مدیحه‌سرای و مغرور به عالم عشق و عرفان متوجه نوعی تضاد در افکار و عقاید وی به استناد اشعار وی می‌شویم؛ خاقانی با آنکه در بسیاری از اشعار خود نسبت به افکار شافعی تعصب بسیار دارد و از این جهت قشری به نظر می‌آید، با این وجود اشعاری از او به دست آمده که در آن عقاید صوفیه را ستوده و می‌خواری آنان را تحسین می‌نماید و از کعبه‌ستایان - که خود نیز چنان که می‌دانیم، جزیی از آنان بوده - دوری می‌کند:

گر محرم عیدند همه کعبه‌ستایان

تو محرم می‌باش مکن کعبه‌ستایی

نیز در ترکیب‌بندی چنین گفته است:

سبچه در کف می‌گذشتم بامداد

بانگ ناقوس مغان بیرون فتاد

مصحفی در بر حمایل داشتتم،

می‌فروشی از دکان بیرون فتاد

بند زر از مصحفم در وجه می

بستد و راز نهران بیرون فتاد

خاقانی در موارد دیگر، تنها راه نجات بشر را در پیش گرفتن آداب و سنن دینی و طریق احکام شرع می‌داند، یعنی جنبه عملی عرفان یا تصوف.

قرآن شفقت‌ناسی، که حبلی است بس متین

سنت نجات‌دان، که صراطی است مستقیم

به باور نگارنده، بنا به شواهدی از این دست بزرگانی دیگر همچون ناصر خسرو و سنایی و ... نیز در طی زندگی فرازها و نشیبها پیمودند و تضادها در رفتار و منش داشتند تا اینکه سرانجام با گذشت زمان و تکامل شخصیت به نوعی ثبات رسیده و به رغم آنکه در جوانی، جامها از بادۀ خوش‌باشیها نوشیده‌اند، در سن پختگی میان سالگی بنا به دلایل چند و تجربه روزگار، قدم در طریقت روحانی سپرده‌اند و از سوی دیگر با در نظر گرفتن ویژگی بشر که اخلاط اربعه داور آخشیجانی ایجاد نموده‌اند می‌توان خصلتهای بشری را بر پایه این تضادهای درونی خلقت وی، متضاد نما یافت؛ مگر نه اینکه حافظ علی‌الرحمه - بارها از برتری اختیار داد سخن داده و به «بنیاد غم را برانداختن» سفارشها نموده و در مواردی دیگر به شهادت ابیاتش عکس آن را مطرح نموده و «گره از جبین باز کردن را به جهت در اختیار نگشودن بر بندگان خدا» توصیه نموده است.

از این منظر هر چند خاقانی از تصوفی میانه‌برخوردار است، اما ویژگی کلی صوفی‌گری - چنان که می‌دانیم - به قولی «رفتن به آب دریا و به یک موی تر نشدن» یعنی رفتارهای به ظاهر متضاد و پارادوکس‌نما.

در آثار وی نیز به چشم می‌خورد، اینکه تضاد گونه‌ها (به باور بنده) یکی از ویژگیهای آثار اهل طریقت است!!

تبیح‌کلی

«افضل الدین خاقانی شروانی» شاعر قدر سده ششم بر طبق مذهب رایج روزگار خویش بر طریقه سنت و جماعت و از فرقه شافعی بوده است و بنا به دلایل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن روزگار، به شهادت اشعارش میانه خوبی با فرقه‌های شیعه و معتزله نداشته و با علوم عقلی از جمله فلسفه نیز سخت مخالفت می‌کرده است.

خاقانی، در زمینه تصوف نیز، دارای عرفانی (جنبه عملی آن) متوسط و بیشتر عامل به ظواهر عبادات و رسوم آن بوده است. نیز موضوعات عارفانه‌ای همچون «فقر» و «رضا» در اشعار وی بسیار زیبا شرح و تفسیر شده اما از این منظر چنانکه می‌دانیم، به پایه «سنایی غزنوی» که پیش کسوت و الگوی او در این سلوک روحانی بوده است، نمی‌رسد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. حقیقت، عبدالرفیع، فرهنگ شاعران زبان فارسی، (چاپ اول)، اسفند ۱۳۶۸.
۲. حلی، دکتر علی‌اصغر، شناخت عرفان و عارفان ایرانی، انتشارات زوار، چاپ سوم ۱۳۷۴.
۳. دشتی، علی، خاقانی شاعری دیر آشنه، انتشارات امیرکبیر، چاپ خانه بهمن، اسفند ۱۳۴۲.
۴. زرین کوبه، دکتر عبدالحسین، سیری در شعر پارسی، مؤسسه انتشارات نوین، چاپ اول ۱۳۶۲.
۵. زرین کوبه، دکتر عبدالحسین، با کاروان حله، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ سوم.
۶. سجادی، دکتر سیدضیاءالدین، دیوان اشعاری خاقانی، انتشارات زوار، چاپ سوم ۱۳۶۸.
۷. شمسایه، دکتر سیروس، سبکشناسی شعر، انتشارات فردوس، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۸. صفه، دکتر ذبیح‌الله، تاریخ انبیای ایران (خلاصه جلد ۱ و ۲)
۹. غلامرضایی، دکتر محمد سبکشناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، نشر جامی چاپ اول، تهران ۱۳۷۷.
۱۰. کزازی، دکتر میرجلال‌الدین، رخسار صبح، انتشارات ماد، چاپ سوم ۱۳۷۲ و چاپ چهارم ۱۳۷۶.
۱۱. مشکور، دکتر محمدجواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، انتشارات اشراقی، چاپ پنجم ۱۳۷۲.
۱۲. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلام، بنیاد پژوهشهای اسلام استان قدس رضوی، چاپ سوم

